

# مجله موسیقی

از انتشارات هنرهای زیبای کشور

شماره

۲۷

دوره سوم

مهر ۱۳۳۸

## قدرت بیان موسیقی

پروفسور شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رابطه صوت و کلام

تعمق در حدود قدرت بیان موسیقی ، بحث ما را ناگزیر به مبحث رابطه صوت و کلام می کشاند . در فصلهای پیشین بدین رابطه اشاره ای کردیم ولی اهمیت مطلب چنانست که جای آن دارد در این باره به تفصیل بیشتری سخن بماند . زیرا باز شناختن طبیعت و حدود بیان صوت و کلام - و سنجیدن این دو - برای تفهیم و روشن ساختن مبحث حاضر راهی مطمئن می تواند گشود که در آن کمتر بیم گمراهی و سوء تفاهم می رود .

فرضیه اصل مشترك صوت و کلام - و در نتیجه موسیقی و زبان - سخن

تازه‌ای نیست و محققان زیبایی‌شناس - روان‌شناس - بر پایه این فرضیه بحث بسیار کرده‌اند. بنابراین فرضیه موسیقی و کلام در آغاز کار از اصل و ریشه واحد «صوت» مشتق گشته‌اند و آدمی این صوت اصلی را در حقیقت به «صوت کلام» و «صوت موسیقی» تقسیم کرده است. بتدریج هر کدام از این دو در راهی دیگر گونه پیش‌رفته و تحول پذیرفته‌اند: «صوت کلام» به نمایش و تجسم اشیاء و افکار پرداخته و در این راه بیش‌ازپیش به انتزاع و تجرید گرائیده است؛ در حالی که تحول «صوت موسیقی» در جهت مسیر بیان تأثرات انجام یافته است.

«بوفیس» محقق زیبایی‌شناس فرانسوی، این تحول دو گانه را مبداء کتاب بسیار جالب و پرشوری موسوم به «صوت موسیقی و صوت کلام» ساخته و بر آنست که در اثر این چنین تحولی صوت موسیقی، زبان دنیای عواطف و تأثرات، و «صوت کلام» وسیله بیان و تجسم شیئی و اندیشه گشته‌اند. کلام در عین حال صوت و معنی است، و این طبیعت دو گانه را بایستی یادگاری از اصل مشترك آن با موسیقی انگاشت... «جنبه صوتی» کلام آنرا به دنیای موسیقی می پیوندد، ولی جنبه «معنی» کلام، از تجرید و انتزاع مطلق بر کنارش می‌دارد. «جنبه صوتی» کلام می‌تواند آنرا بصورت همکار - و یارقیب - موسیقی درآورد.

«صوت موسیقی» به عالم عاطفه و احساس می‌گراید و «صوت کلام» به بیان مفهوم می‌پردازد. بدینگونه این دو برای همزیستی و تکمیل یکدیگر ساخته شده‌اند تا باهمه وجود آدمی سروکار بیابند و آنرا تحت تأثیر و نفوذ بگیرند. زیرا آدمی پیوسته در پی تعادلی میان احساس و اندیشه است، موسیقی فقط در صورتی کمابیش «مفهومی» بخود می‌گیرد که، بصراحت یا بکنایه، کلامی در کار باشد. فی‌المثل فقط عنوان يك قطعه موسیقی کافیهست که بدان هیأت و حالتی مذهبی یا عاشقانه ببخشد. حتی غالباً اسم و عنوان يك اثر موسیقی شیوه اجرای آنرا تعیین و تصریح می‌نماید.

گفتیم که کلام جنبه ذهنی و فکری دارد. ولی اصل و «جنبه صوتی» اش آنرا تا سرحد دنیای سحر آمیز احساس و عاطفه راه می‌دهد؛ موسیقی می‌تواند کلام را از این حد نیز پیشتر براند. از همینروست که بین آن دو پیوسته کششی



متقابل و تمایلی به بهم پیوستن احساس می شود . اما این کشش متقابل به شور و شیفستگی عاشقانی می ماند که همزیستی شان بعلت اختلاف طبع و تضاد اخلاق گاه ناممکن می نماید ... موسیقی و کلام ، باوجود اصل واحد خود ، طبیعت و ساختمان و منطق و شخصیت متفاوتی دارند : یکی در دنیای تاریک احساس و عالم انتزاع زیست می کند و دیگری پایبند و نیازمند عقل و اندیشه و روشنائیست ... هنگامی که این دو بهم می رسند بیم آن می رود که بحقوق و حدود یکدیگر تجاوز کنند و وصلشان به ناسازگاری بیانجامد ... همزیستی و وحدت آن دو مستلزم گذشت و فداکاری هر کدامست ، و فقط اعتدال ، وحدت ( و حتی موجودیت ) آن دو را تأمین و تضمین می تواند کرد .

همچنانکه گفتیم کلام ، بخصوص هنگامی که بصورت شعر جلوه می کند ، طبیعت دو گانه ای دارد که یکی از جنبه صوتی آن ریشه می گیرد و دیگری گویای مفاهیم صریحست . وزن ، قافیه و کلمات خوش صدا ( که از جمله عوامل «صوتی» و «موسیقی» شعر و کلام است ) بقلمرو قدرت موسیقی مربوطست و لذتی که از شنیدن آنها حاصل می گردد لذتی «موسیقی ای» است . هنگامی که شعر و کلامی بموسیقی درمی آید ، بیم آن می رود که «نیروی موسیقی بی-درنگ جنبه صوتی و موسیقی کلام و شعر را درخود حل کند و بدینگونه شعر و کلام محتوی عاطفی و سحر آمیز خود را یکسره از دست بدهد و بصورت مثنوی مفهوم و تصویر خشک و بی جلا در آید که فقط با ذهن و هوش ماسر و کار دارد . زیرا عوامل صوتی و موسیقی کلام در برابر نیروی موسیقی ناچیزتر و محدودتر از آنند که مجال خود نمائی و بارای استقامت داشته باشند : ترکیبات وزنی بی کران موسیقی ، وزن شعر را درخود غرق می سازد و تحریف می کند ؛ پستی و بلندی و تشدیدهای زبان شعری در کشاکش جهش های فواصل صوتی موسیقی نادیده و ناشنیده می ماند و همچنانکه گفتیم ، شعر و کلام ، از طبیعت سحر آمیز صوتی خود تهی می گردد .

در بسیاری از قطعات آوازی مشهور موسیقی غربی این چنین عدم تعادلی بچشم می خورد . بهمین سبب است که بسیاری از شاعران گذشته و معاصر رضا نمی دهند که بر روی اشعارشان آهنگی ساخته شود . اما این عدم تعادل همیشه بسود موسیقی و بزبان کلام نیست : گاه قدرت معنی و مفهوم کلام چنانست که

ذهن و اندیشه ما را یکسره بخود مشغول می‌دارد و موسیقی بزحمت می‌تواند با احساسات و عواطف ما دست بیاورد؛ یا اینکه ضعف و بی‌هنری آهنگساز موسیقی را بصورت مزاحم بیهوده‌ای در کنار کلام درمی‌آورد ...

سرتاسر تاریخ موسیقی، و بخصوص موسیقی مغرب‌زمین، رومی توان کشمکش بین دو نیروی متضاد و در عین حال مکمل - موسیقی و کلام انگاشت. آدمی بی‌وسه کوشیده است که با جمع این دو، زبان کاملی بپردازد که در عین حال ترجمان روح و جسم، احساس و اندیشه او باشد. ولی وصلت این دو، بجای آنکه به همزیستی و رستگاری هر کدام بیا نجامد، موجب زوال یا تحریف یکی از آن دو گشته است تا جایی که شاید در همه تاریخ موسیقی اروپا، عده آهنگسازانی که توفیق یافته باشند موسیقی و کلام را بصورت معتدل و معقولی تلفیق کنند، از تعداد انگشتان دو دست تجاوز نکنند. توفیق و اعتدالی که در این زمینه بدست آمده حاصل فداکاری متقابل آندو و نبوغ و صف‌ناپذیر هنرمندانی چون «موسرگسکی» و «دبوسی» است.

این چنین کشمکش در عرصه موسیقی به زمان و مکان معینی اختصاص ندارد. ولی تحول خاص موسیقی مشرق‌زمین، و حالت و کیفیت مخصوص آن چنانست که مسأله رابطه کلام و موسیقی در این مورد بوجه متفاوتی مطرح می‌گردد؛ و بحث در این زمینه مجال دیگری می‌خواهد.

شاید بتوان گفت که انگیزه اغلب تحولات مهم موسیقی مغرب‌زمین، همان دوگانگی موسیقی و کلام بوده باشد؛ و حتی پا را از این حد فراتر گذارد و تاریخ موسیقی غربی را از همین نقطه دید، تجزیه و تفسیر کرد. اگر این چنین روش تجزیه‌ای را چنان بدانیم در هر کدام از صفحات تاریخ موسیقی اروپا خود را در برابر تجاوز یکی از دو «نیرو» موسیقی و کلام، به حدود و قدرت دیگری خواهیم یافت. فی‌المثل در همان آغاز کار، و در سرودهای مذهبی «گرگورین»، شاهد - و مستمع! - تسلط و تجاوز کلام بر حدود و حقوق موسیقی خواهیم بود. بدین معنی که با سرودهایی سروکار خواهیم یافت که موسیقی و «ملودی» آن از متن کلام مشتق می‌گردد و تبعیت می‌کند. (زیرا مراجع مذهبی از قدرت افسونگر موسیقی - و جنبه «منافی اخلاق» آن - هراسناک بودند و نظارت و حاکمیت متن روحانی کلام را بر آن واجب می‌دانستند). اندکی بعد، در همین سرودهای «گرگورین»، موسیقی بر قدرت



کلام فائق می آید و «باتحریر» ها و «ووکالیز» های شورانگیز خود متن کلام را تحت الشعاع می گیرد. در هر کدام از دوره های پس از آن، این تجاوز متقابل، در کشاکش نیاز به بهم پیوستن، هر بار به نحوی بوقوع می پیوندد. هنگامی که موسیقی توصیفی پدید می آید، و بازمانی که، بابت هون و واکنز، موسیقی بکار ترجمه و بیان اندیشه و فلسفه گمارده می شود و جنبه ادبی می یابد، در همه حال عدم تعادلی بین نیروهای دو گانه موسیقی و کلام، و احساس و اندیشه، محسوس است ...

اما پیروزی یکی از این دو نیرو و همواره ناپایدار و زود گذر است و خود موجب نابسامانی و شکست می گردد: هنگامی که او برای ایتالیایی دستخوش حاکمیت مطلق موسیقی می گردد و کلام را خوار و بی اهمیت می دارد دیری نمی کشد که خود موسیقی، بدنبال کلام، بانحطاط و ابتذال می گراید و یا هنگامی که کار و سوسه «منظومه سنفونیک» بالا می گیرد و کلام و ادبیات و داستانرانی عرصه را بر موسیقی تنگ می سازند، فورم موسیقی از هم می باشد و بضعف و سستی روی می نهد.

یکی از مشکلات اساسی که موجب کشمکش موسیقی و کلام می گردد، چنانکه گذشت، اختلاف با اصطلاح دستگاه و ساختمان آندوست: فی المثل ترکیب جمله موسیقی با ساختمان جمله ادبی یا بیت شعری یکسان و همانند نیست و تشدیدها و تقسیمات آن با واحدهای ترکیبی این ناسازگار می تواند بود. اگر در این میان موسیقی از ساختمان شعر و کلام تبعیت کند یکنواخت و زائد و تصنعی جلوه خواهد کرد و اگر ساختمان و «منطق» موسیقی شعر و کلام را رهبری کند چه بسا که فقط یک تشدید نادرست ساختمان و مفهوم شعر را دگر گونه و تحریف نماید؛ کافست که موسیقی، بر روی کلمه ای تکیه کند و بدان جلوه بیشتری بخشد تا اصلاً مفهوم شعر تعبیر دیگری بیابد.

کشمکش موسیقی و کلام، تکاپوی پرشور دو موجودیست که روزگاری یکی بیش نمی نمودند و از آن پس پیوسته همدیگر را می جویند ... دست آدمی بین آندو جدائی افکنده و هر کدام را در راهی دیگر پیش برده است. ولی دوران جدائی آندو را چنان دگر گونه ساخته که باز پیوستنشان مشکلی گشته است ...

هنرمندانی که ندرتاً توفیق یافته اند موسیقی و کلام را چنان بهم پیوندند که یکی دیگری را در خود حل نکند، بدین نکته توجه داشته اند که لازمه این پیوند آنست که هر کدام از آن دو حدود و حقوق دیگری را محترم بدارد و از بلند پروازی و خودنمایی چشم پیوشد... بدینگونه فی‌المثل در او برای «پله آس و ملیزاند» موسیقی از جهش و «تحریر» بی پروا دور می شود و به شیوه سخن گفتن نزدیک می گردد، و کلام از لحن و روش موسیقی استقبال می کند.

در این باره گفته اند که «در اثر پیوند مطلوب موسیقی و کلام، زبان مبهم و تاریک موسیقی می تواند بکمک کلام بنور اندیشه و «مفهوم» روشن گردد و از سوی دیگر شعر و کلام به دنیای افسون و انتزاع دست یابد... ولی بطور کلی می توان پرسید که از این کار چه سود؟»



شورسگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی